

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۹ سپتمبر ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۱۴۳

مُقَطَّعات

۴۴

## در تهنیت عید و مدح شهزاده محمود

سپهر پیر سزد، گرز پای بنشیند  
ز بانگ کوس تو کر گشت گوش چرخ هنوز  
محیط جود تو هرگه، که موج زن گردد  
به مجلس تو چو ناهید، صد نوا پرداز  
اشاره ای ز تو، از خصم صد هزار افغان  
ز بیم شحنه امن تو، فتنه دوران  
سران فتنه سگالان و سرکشان هرجا  
کنون که بخت جوان تر بود و نوبت کار  
برون نمی کند از سر هوای استکبار  
شود چو ابر عرق ریز، قلزم ذخار  
به لشکر تو چو بهرام صد سپهسالار  
پیاده ای ز تو وز خصم، صد هزار سوار  
شد از تلامذه<sup>۲</sup> درسگاه خواب و خمار  
ز پایه داری سردار هات بر سر دار

<sup>۱</sup> "ذخار": کلمه عربی و صبیغه مبالغه و در معنای "پرنذیره"

<sup>۲</sup> "تلامذه" کلمه عربی و جمع "تلمیذ" (به وزن "خنزیر") است، که در معنای "شاگرد" باشد

چو خیزد از سُم اسپ تو در نبرد، غبار  
 به هیچ حال نباشد جدا ز خنجرِ خار  
 ز خنجر تو عدو باد سربریده، چو ناز  
 ز تخت و افسر و اقبال و بخت برخوردار  
 چنان نمود، که از طرف بام، ابروی یار  
 بدان روش، که شود رسمِ قوس، از پرکار  
 به شکل پاره دست پریخ فرخار  
 چو نعل مرکب سلطان آسمان مقدار  
 زمین وقار و زحل خشم و مشتری آثار  
 ز یمن همت او کار دین و ملک، قرار  
 بود ز روی شرف، کُحل دیده ابصار  
 مکارمش چو مواهب، برون ز حد و شمار  
 شکسته افسر او نور مهر را، بازار  
 زمین ز نفحه لطفش، چو بوستان ز بهار  
 کفش به وقت سخا آسمان<sup>۱۰</sup> اختربار  
 به جای میوه و گل، شاخ گوهر آرد بار  
 زهی مقام تو، برتر ز<sup>۱۲</sup> ثابت و سیار  
 نمونه ای ست ز چتر تو، گنبد دوار  
 هزار بار کند بر سخای<sup>۱۴</sup> معن، انکار

به جای سرمه کشد آسمان، به دیده<sup>۳</sup> مهر  
 همیشه تا شه گسل در ممالک بستان  
 ز افسر تو جهان باد روشگفته، چو گل  
 هزار عید، به شادی و سروری بادا!!!  
 هلال عید صیام از فراز<sup>۵</sup> چرخ سپهر  
 بدان صفت، که شود نقش نون، از خامه  
 به سان خاتم انگشت مهوش<sup>۷</sup> خلخی  
 چو برق خنجر دارای<sup>۶</sup> آفتاب شکوه  
 فلک رکاب و قمر طلعت و ستاره حشم  
 سپهر مرتبه محمود پادشاه، که یافت  
 بلند مرتبه شاهی، که خاک درگاهش  
 مواهبش چو کواکب، برون ز وهم و قیاس  
 دریده خنجر او، شیر چرخ<sup>۸</sup> را پهلو  
 جهان ز پرتو عدلش، چو آسمان از مهر  
 رُخش به روز و غا<sup>۹</sup> آفتاب عالم سوز  
 نسیم لطفش اگر رو نهد به جانب باغ  
 زهی ضمیر تو انور ز زهره و<sup>۱۱</sup> شعری  
 نشانه ای ست ز تاج تو،<sup>۱۳</sup> خسرو انجم  
 به پیش دست جواد تو، عقلی معنی بین

<sup>۳</sup> "مهر" درینجا مراد از "خورشید" است

<sup>۴</sup> "نار" درینجا مراد از "انار" است

<sup>۵</sup> \* جدا

<sup>۶</sup> "خلخ" (به فتح تین) شهری در ترکستان قدیم، که به زنان پریروی و گلچهره مشهور بود.

<sup>۷</sup> "دارا" مراد از "جمشید" یا "یما" ست، شاه مشهور آریائیان

<sup>۸</sup> "شیر چرخ" کنایه از "آفتاب" است

<sup>۹</sup> "وگا": (بر وزن "دغا") کلمه عربی و در معنای "جنگ"

<sup>۱۰</sup> "اختربار"؛ یعنی "پرستاره"

<sup>۱۱</sup> "شعری" به حساب نجوم قدیم، نام دو ستاره معین در آسمان است.

<sup>۱۲</sup> "ثابت و سیار" درینجا کنایه از جمیع اجرام فلکی ست

<sup>۱۳</sup> "خسرو انجم" کنایه از "آفتاب"

<sup>۱۴</sup> "معن": در معنای "توانگر است و نیز نام یکی از اعراب سخاوت پیشه، نظیر "حاطم طائی"